

Religion in International Relations Scholarship: Subject of Cognition or Agent of Perception?

Rooholamin Saedi 

*Assistant Professor, Department of International Relations and Regional Studies, Imam Sadegh University, Tehran,
Iran. rooholaminsaedi@yahoo.com*

Abstract

This research aims to examine the role of religion and the proper approach to it in international relations. The study's primary question is whether, from the perspective of existing international relations theories, we can consider religion and study its dimensions and aspects or if religion itself can act as an agent, providing an independent perspective and worldview for understanding and interpreting the world. The research method is descriptive-analytical, and the results indicate that both assumptions are conceivable in the current context. Religion can serve as an independent or dependent variable, the subject of study in various international relations theories, and, given the conceptual limitations of these theories in understanding and interpreting the behavior of religious actors arising from fundamental theoretical differences, it can offer researchers an independent perspective and worldview. However, while exploring the reasons for the inadequacy of existing theories in explaining the comprehensive role of religion, this research emphasizes the necessity of independent theoretical development of religion as an active agent. Proving the second assumption will lay the groundwork for forming a religious theory in international relations.

Keywords: Religion, Postsecularism, Identity, Worldview, Religious Actors, International Relations, Subject of Cognition, Subject.

Received: 2022-06-06 ; **Received in revised form:** 2022-06-26 ; **Accepted:** 2022-07-01 ; **Published online:** 2022-07-06
<https://doi.org/10.22034/sm.2023.554920.1891>

© the authors

<http://sm.psas.ir/>

Article type: Research Article

Publisher: Political Studies Association of the Seminary



دین در دانش روابط بین‌الملل: موضوع شناخت یا فاعل شناسا

روح‌الامین سعیدی ^{ID}

استادیار، گروه روابط بین‌الملل و مطالعات منطقه‌ای، دانشگاه امام صادق(ع)، تهران، ایران. rooholaminsaeidi@yahoo.com

چکیده

هدف پژوهش حاضر بررسی نقش دین و نحوه پرداخت درست به آن در دانش روابط بین‌الملل است. سؤالی اصلی تحقیق آن است که آیا می‌توان از منظر نظریات موجود روابط بین‌الملل به دین نگریست و ابعاد و جوانب آن را مورد مطالعه قرار داد یا اینکه دین خود می‌تواند به‌عنوان یک فاعل شناسا عمل کند و منظر و جهان‌نگرش مستقلی را برای فهم و تفسیر جهان در اختیار ما بگذارد؟ روش پژوهش توصیفی-تحلیلی بوده و نتایج حاکی از آن است که در برهه کنونی هر دو فرض برای دین متصور است. دین هم می‌تواند به‌عنوان متغیر مستقل یا وابسته، موضوع مطالعه نظریات گوناگون روابط بین‌الملل باشد و هم با توجه به نارسایی ماهوی این نظریات در فهم و تفسیر رفتار کنشگران دینی ناشی از اختلافات بنیادین فرانظری، قادر است منظر و جهان‌نگرش مستقلی را در اختیار پژوهشگران قرار دهد. لکن پژوهش حاضر با ترجیح فرض دوم، ضمن بررسی دلایل ناتوانی نظریه‌های موجود از تبیین جامع نقش دین، بر ضرورت نظریه‌پردازی مستقل دینی به‌عنوان فاعل شناسا تأکید می‌ورزد. اثبات فرض دوم، زمینه‌ساز شکل‌گیری نظریه دینی روابط بین‌الملل خواهد بود.

واژه‌های کلیدی: دین، پساسکولاریسم، هویت، جهان‌بینی، کنشگران دینی، روابط بین‌الملل، موضوع شناخت، فاعل شناسا.

استاد به این مقاله: سعیدی، روح‌الامین (۱۴۰۲). دین در دانش روابط بین‌الملل: موضوع شناخت یا فاعل شناسا. *سیاست متعالیه*، ۱۱(۴۰):

ص ۲۲۱-۲۳۸. <https://doi.org/10.22034/sm.2023.554920.1891>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۳/۱۶؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۱/۰۴/۰۵؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۴/۱۰؛ تاریخ انتشار: ۱۴۰۱/۰۴/۱۵

© the authors

<http://sm.psas.ir/>

نوع مقاله: پژوهشی

ناشر: انجمن مطالعات سیاسی حوزه



۱. مقدمه

تا چندی پیش دانش «سکولار» روابط بین‌الملل هنوز مهبای پذیرش دین در عرصه مطالعات علمی نبود و در برابر به رسمیت شناختن نقش و تأثیر نهاد دین و کنشگران دینی در قلمرو عمومی جوامع و به صورت کلان در تحولات نظام جهانی مقاومت می‌ورزید. عمق رسوب دگم «دین‌جدایی» در ذهن دانشمندان غربی روابط بین‌الملل به قدری بود که حتی وقوع حوادثی مانند انقلاب اسلامی ایران نیز به‌تنهایی برای واداشتن ایشان به تجدیدنظر در مفروضات قدیمی‌شان کفایت نمی‌کرد. لکن سرانجام واقعیت بر نظریه فائق آمد و وقوع حادثه یازده سپتامبر ۲۰۰۱ در قلب جهان متجدد تلنگری شد که چشم نظریات روابط بین‌الملل را به روی قدرت کنشگران دینی و نفوذ انگاره‌های محرک رفتار آنان گشود. از آن زمان تاکنون مشاهده ظهور تجلیات گوناگون جریان اسلام‌گرایی مانند اسلام سیاسی انقلاب اسلامی، اسلام تمدنی در شرق آسیا (جریان عبدالله احمد بدایوی)، اسلام اجتماعی و سیاسی لبنان (امام موسی صدر و حزب‌الله)، اسلام اجتماعی ترکیه (جریان سعید نوری و فتح‌الله گولن) و اسلام بنیادگرای سلفی - تکفیری (القاعده و داعش) و کنش‌گری فعالانه تشکل‌های مذهبی در جوامع مختلف نیز مزید بر علت شده است تا صاحب‌نظران از بازخیز جهانی دین (Thomas, 2005)، بازگشت دین از تبعید (Hatzopoulos & Petito, 2003) و آغاز دوران موسوم به «پس‌دین‌جدایی» (Wilson, 2012) در جهان سخن بگویند.

در دوران پس‌دین‌جدایی این تصور جافتاده گذشته که دین نقش و جایگاهی در عرصه عمومی ندارد و با متجدد شدن جوامع و گسست از سنت‌ها لاجرم رو به زوال خواهد رفت، دیگر موجه و پذیرفتنی نیست و ده‌ها کتاب و مقاله علمی معتبر بر این واقعیت که دین مؤلفه‌ای تأثیرگذار در رقم زدن تحولات بین‌المللی محسوب می‌شود، صحنه گذاشته‌اند. پس، در اصل حضور و نفوذ دین نمی‌توان تردیدی روا داشت و به نظر می‌رسد تلاش برای اثبات آن دیگر چندان ضرورتی ندارد. بلکه امروز کانون بحث‌ها معطوف به این است که چگونه باید در دانش روابط بین‌الملل به مقوله دین پرداخت؟ آیا دین صرفاً یک موضوع شناخت (بُزه) است که طیف وسیع نظریات روابط بین‌الملل اعم از نظریه‌های جریان اصلی یا پسااثبات‌گراها می‌توانند هرکدام آن را در چارچوب تحلیلی‌شان قرار دهند و از منظر خود به ابعاد و جوانب آن بنگرند یا می‌تواند خود در حکم یک فاعل شناسا (سوژه) باشد که مستقلاً جهان‌نگرش و نظریه‌ای را برای فهم و تفسیر جهان از منظر نو ارائه دهد؟ تاکنون فرض نخست بیشتر مدنظر قرار گرفته است و تحلیل‌گران کوشیده‌اند تأثیرگذاری و تأثیرپذیری دین و کنشگران دینی به‌عنوان متغیر مستقل یا وابسته را در عرصه سیاست جهانی از زاویه دید نظریات موجود روابط بین‌الملل بررسی کنند. لکن خود این تحلیل‌گران گاهی به نارسایی دانش روابط بین‌الملل در

نظریه‌پردازی درباره دین معترف هستند؛ زیرا تفاوت‌های بنیادین هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی و عادت نظریه‌پردازان اعم از مادی‌گرا و معناگرا به مفروض «دین‌جدایی» مانع از فهم و تفسیر درست ایشان از معانی مکنون در پس رفتارهای یک کنشگر مذهبی و نحوه نگرش او به پدیده‌های نظام جهانی می‌شود. پس، نظریات موجود روابط بین‌الملل در نیل به برداشت جامعی از کُنه دین، نقص ماهوی دارند؛ زیرا این مهم مستلزم درآمیختن امر مادی با امر معنوی و متافیزیکی است و صد البته چنین چیزی در چارچوب نظری و فرانظری آن‌ها نمی‌گنجد.

به موازات محافل علمی سایر کشورها، در ایران نیز پژوهشگران به موضوع نقش و جایگاه دین در روابط بین‌الملل توجه نشان داده و آثار متعددی را به رشته تحریر درآورده‌اند که از جمله موارد شاخص می‌توان به مقالات «دانش روابط بین‌الملل و مسئله بازگشت به دین» (هادیان و شوری، ۱۳۹۶)، «رابطه دین و سیاست در عصر پساسکولار» (نقیب‌زاده و ایزدی، ۱۳۹۴)، «درآمدی بر نظریه‌پردازی دینی روابط بین‌الملل» (عبدخدایی، ۱۳۹۱)، «دین و تئوری روابط بین‌الملل» (قنبرلو، ۱۳۹۱ الف) و «دین و روابط بین‌الملل؛ نگاهی انتقادی» (طاهایی، ۱۳۸۹) اشاره کرد. تمامی آثار مذکور بحث ورود دوباره دین به عرصه تحولات جهانی را مدنظر قرار داده و کوشیده‌اند ابعاد و جوانب مختلف آن را بررسی کنند؛ لکن هیچ‌یک تفکیکی میان نقش دین به‌عنوان موضوع شناخت یا فاعل شناسا نکرده و تفصیلاً به آن نپرداخته‌اند.

برای مثال مقاله هادیان و شوری (۱۳۹۶) صرفاً مبتنی بر این فرض اصلی شکل گرفته که علی‌رغم تأثیرات تعیین‌کننده تحولات مرتبط با دین بر معادلات بین‌المللی، دانش روابط بین‌الملل کمک چندانی به فهم این تحولات نکرده است؛

همچنین مقاله نقیب‌زاده و ایزدی (۱۳۹۴) تنها به ذکر این نکته بسنده کرده است که با توجه به اینکه پساسکولاریسم ریشه در پسامدرنیسم دارد، نمی‌توان براساس نظریه‌های مدرن و پیشامدرن به تحلیل آن پرداخت و نیاز به نظریه جدیدی احساس می‌شود.

مقاله قنبرلو (۱۳۹۱)، فقط به بررسی بستر مهبیای دین برای پردازش تئوری‌های هنجارگرا و خصوصاً ظرفیت‌های اسلام برای هنجارسازی در عرصه‌های گوناگون حیات اجتماعی پرداخته است.

لذا، پژوهش حاضر از این حیث که با تفکیک نگاه به دین به‌مثابه سوژه یا ابژه، به‌طور خاص بر بحث مذکور تمرکز یافته و بویژه ظرفیت‌های دین در نقش فاعل شناسا را به‌طور مستقل مورد توجه قرار داده است، اثری بدیع و متفاوت به‌شمار می‌آید. جنبه نوآورانه پژوهش حاضر در اینجا آشکار می‌شود که برخلاف ادبیات رایج در این زمینه، ضمن نشان دادن نارسایی‌های نظریه‌های موجود روابط بین‌الملل در فهم دین و رفتار

کنشگران دینی، مسئله لزوم نظریه‌پردازی مستقل دینی را مطرح می‌کند و می‌کوشد بستر منطقی پردازش نظریه دینی روابط بین‌الملل را فراهم سازد.

بر این اساس، پژوهش حاضر مدعی است در وضعیت کنونی دانش روابط بین‌الملل، دین می‌تواند و چه‌بسا باید علاوه بر موضوع شناسایی، به‌عنوان یک فاعل شناسا نیز تلقی گردد؛ زیرا پی‌بردن به عمق معانی رفتارهای کنشگران دینی که امروزه تأثیر و نقش‌آفرینی آنان در سطوح مختلف سیاست جهانی را نمی‌توان انکار کرد، مستلزم فهم جهان‌نگرش، انگاره‌ها و نظام معنایی و اندیشگانی حاکم بر ذهنیات ایشان است و بدین منظور، گریزی از تأسیس یک نظریه دینی روابط بین‌الملل مبتنی بر شالوده‌های فرانظری مستقل اعم از معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی و روش‌شناسی نیست. در غیر این صورت، شاهد تداوم نارسایی نظریات موجود در فهم دین و در پیش‌بینی و تحلیل درست وقایع سیاسی با درون‌مایه دینی مانند انقلاب اسلامی ایران خواهیم بود و تحلیل‌گران باز هم ناچارند این گروه وقایع را «استثنایی» و «پیشامدرن» و رفتار کنشگران دینی را نیز «غیرعقلانی» خطاب کنند. در نتیجه به نظر می‌رسد اثبات فرض فاعل شناسا بودن دین - به معنای اینکه از دین انتظار ارائه یک رهیافت نظری برای تبیین یا تفسیر وقایع و پدیده‌های سیاست جهانی و معنابخشی به رفتارها و تصمیمات سیاسی کنشگران دینی داشته باشیم - می‌تواند زمینه‌ساز تأسیس حوزه نظری نوینی با عنوان «نظریه دینی روابط بین‌الملل» شود.

روش پژوهش حاضر توصیفی - تحلیلی بوده، و در سه بخش تدوین شده است: بخش نخست به بازخیز دین در عرصه سیاست جهانی و تأثیر آن بر دانش روابط بین‌الملل اختصاص دارد؛ بخش دوم دین را به‌عنوان یک موضوع شناخت مدنظر قرار می‌دهد و کارکردهای آن را نظیر مشروعیت‌بخشی، هویت‌آفرینی و بسیج توده‌ای فراملی برمی‌شمرد؛ نهایتاً بخش سوم نیز به طرح و تشریح نقش دین در جایگاه فاعل شناسا و اثبات ضرورت آن می‌پردازد.

۲. چارچوب مفهومی: بازخیز دین و واکنش دانش روابط بین‌الملل

از زمان خاتمه جنگ‌های مذهبی در اروپا و انعقاد قرارداد صلح وستفاليا در سال ۱۶۴۸ که روابط بین‌الملل مدرن را بر شالوده اصل دین‌جدایی بنا نهاد، تأثیرات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دین در عرصه عمومی جوامع غربی تدریجاً به قدری کم‌رنگ شد که صاحب‌نظران از زوال محتوم آن و حداکثر، محدود شدنش به حوزه امور فردی و خصوصی خبر دادند. لکن، برخلاف پیش‌بینی‌ها، سرنوشت دیگری برای دین رقم خورد و از دهه‌های پایانی قرن بیستم، جهان شاهد بازگشت غافل‌گیرکننده مؤلفه دین به متن تحولات بود.

طی این مدت وقوع حوادثی مانند انقلاب اسلامی ایران و تجربه حکومت‌داری دینی، منازعه اعراب و اسرائیل، ظهور بنیادگرایی اسلامی و شکست شوروی در افغانستان، بحران بالکان و نسل‌کشی مسلمانان بوسنی توسط صرب‌ها در خاک اروپا، بحران کشمیر میان هند و پاکستان، انفجارهای مهیب یازده سپتامبر با محوریت القاعده، قدرت‌گیری صهیونیسم مسیحی در آمریکا، ظهور جریان اسلام تمدنی در شرق آسیا، اسلام اجتماعی و سیاسی در لبنان یا مصر (اخوان المسلمین) و اسلام اجتماعی ترکیه و نیز نقش‌آفرینی گروه‌های چریکی شبه‌نظامی مانند حماس، حزب الله و داعش در غرب آسیا، سرانجام تحلیل‌گران سیاسی را متقاعد ساخت که باید دین را به‌عنوان عنصری تأثیرگذار بر تحولات بین‌المللی به‌ویژه در جهان جنوب در نظر بگیرند. این تأثیرگذاری خصوصاً پس از پایان جنگ سرد و افول نظام دوقطبی، شدت گرفت؛ به‌گونه‌ای که نفوذ جهانی اسلام و مسیحیت و به‌طور کلی نفوذ ملی همه ادیان افزایش چشمگیری یافته است (Hanson, 2006: p. 6, 42).

متعاقب چنین وضعیتی، ماهیت «سکولار» سیاست جهانی عمیقاً زیر سؤال رفته و فرایند خصوصی‌سازی دین معکوس گردیده است؛ به‌گونه‌ای که بخش‌های مختلف حوزه عمومی از سیاست و اقتصاد گرفته تا فرهنگ در حال هنجاری شدن دوباره هستند. لذا، مشاهده تداوم اعتقادات مذهبی حتی در جوامع سکولار غربی، این واقعیت را برای ناظران جهانی مسجّل ساخته که دین از صحنه معادلات قابل حذف و کنارگذاری نیست و با نقش‌آفرینی کنش‌گران دینی در سطوح مختلف، باید پذیرفت که جهان غرب در عصر «پس‌ادین جدایی» قرار دارد و نهاد دین رجعت دوباره از حاشیه به متن حوادث را تجربه می‌کند. در نتیجه، برخلاف اقتضانات منطق و استفالیایی نظام بین‌الملل مبنی بر حاشیه‌رانی دین و خلع‌ید آن از امور اجتماعی و سیاسی، روند وقایع دهه‌های اخیر جهان آشکارا نشان می‌دهد که نه تنها توانمندی کنش‌گران دینی تقویت شده است، بلکه شاهد شکل‌گیری نوعی الگوی رفتار تقابلی از سوی ایشان در برابر نظام سلطه موجود هستیم (عبدخدایی و بیات، ۱۳۹۶: ص ۱۴۱-۱۴۰؛ نقیب‌زاده و ایزدی، ۱۳۹۴: ص ۱۹۶؛ Shah & Philpott, 2011: p. 34).

در مجموع مطالعات مختلف نشان می‌دهد که دین نفوذ عمومی خود را در عرصه سیاست جهانی باز یافته است و چه‌بسا نفوذ آن در سایه تنوع و گوناگونی مذهبی جهان افزون‌تر نیز بشود. این واقعیت باعث شده که شاهد نوعی عقب‌نشینی از ادعاهای مطلق‌گرایانه نظریه‌پردازان کلاسیک دین‌جدایی باشیم. تاجایی که اکنون یک تغییر مهم پارادایمیک در عرصه علوم اجتماعی در حال وقوع است؛ تغییر و گذار از یک نظریه غالب و مسلط که مدعی بود دین نامرتب‌ت شده و یا لاقبل به قدری اهمیت خود را از دست داده که می‌توان آن را نادیده انگاشت، به گونه‌ای که هیچ دانشمند برجسته و صاحب‌نام علوم اجتماعی با این اصل مخالف نیست که دین یک نیروی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مهم و تأثیرگذار محسوب می‌شود و سزاوار مطالعه و بررسی علمی

است (Fox, 2013: p.27).

۳. نگاه به دین به مثابه موضوع شناخت

منظور از نگاه به دین به مثابه موضوع شناخت، در حقیقت بررسی تأثیر و تأثرهای دین به عنوان یک منبع قدرت در عرصه معادلات بین‌المللی است. به بیان دیگر، این رویکرد به مطالعه کنش‌ها، ساختار و فرایندهای کنشگران و جوامع دینی و تأثیراتشان اعم از آگاهانه (افراد یا دولت‌ها و گروه‌هایی که عمل خود را متناسب به آموزه‌های دینی می‌کنند) و غیرآگاهانه (تأثیرپذیری ناخودآگاه کنشگران سیاسی از انگاره‌های دینی) می‌پردازد (دهقانی، ۱۳۹۵: ص ۱۶۹-۱۷۰). این مطالعه و بررسی در چهار سطح مجزا قابل انجام است: سطح فردی (تأثیر دین بر رفتارها، باورها و نظام شناختی تصمیم‌گیرندگان سیاسی مانند امام خمینی، آیت‌الله خامنه‌ای، سید حسن نصرالله یا اسامه بن لادن)، سطح فراملی (تأثیر دین بر اقدامات و کنش‌های گروه‌های مذهبی غیردولتی مانند احزاب اسلام‌گرا در ترکیه یا مسیحیان انجیلی در آمریکا)، سطح دولتی (تأثیر دین بر سیاست‌های داخلی و خارجی یک دولت ایدئولوژیک مانند جمهوری اسلامی ایران) و سطح فراملی (تأثیر دین بر رفتار گروه‌های مذهبی که محدود به قلمرو جغرافیایی یک دولت نیستند، مانند اخوان المسلمین یا القاعده) (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۵: ص ۱۷۹-۱۷۸). با در نظر گرفتن سطوح چهارگانه مذکور می‌توان مجموعاً چهار کارویژه اصلی را در روابط بین‌الملل برای دین تعریف کرد که عبارتند از: منبع جهان‌بینی، منبع هویت‌ساز، منبع مشروعیت‌بخش و منبع بسیج فراملی. نظر به اهمیت این کارویژه‌ها، در ادامه هر یک به نحو مبسوط تشریح خواهد شد.

۳-۱. دین به مثابه منبع جهان‌بینی

تردیدی نیست که انگاره‌ها، باورها، نظام شناختی، جهان‌نگرش و به طور کلی آنچه که افراد درست یا نادرست تلقی می‌کنند، عمیقاً رفتارها و تصمیمات ایشان را جهت می‌دهد. ادیان آسمانی از دیرباز در زمره مهم‌ترین منابع تولید این انگاره‌ها و باورها در جوامع بشری بوده‌اند. دین اغلب شکل‌دهنده بخشی از جهان‌نگرش افراد است و بر ادراک آنان از حوادث دنیای پیرامون و حتی نحوه اندیشیدنشان تأثیر می‌گذارد. جامعه‌شناسان دین معتقدند که تمامی انسان‌ها دارای جهان‌نگرش، دیدگاه، چارچوب‌های ارجاعی، جهت‌گیری ارزشی و نظام معنایی منسجم، جامع و جداگانه‌ای هستند که معمولاً مبتنی بر دین است. این نظام معنایی در حکم چارچوبی است که مبنای تفسیر و درک مردم از جهان قرار می‌گیرد و ایشان برای معنا بخشیدن به رویدادها، سازمان‌دهی تجربیات و داشتن راهنما و الگویی برای عمل از آن بهره می‌جویند. حتی امروز و در

عصر تجدد و پساتجدد نیز نهاد دین کانون نظام ارزشی جوامع در بسیاری از نقاط جهان محسوب می‌شود و این ارزش‌های دینی هستند که مصادیق نیک و بد را برای پیروانشان تعیین می‌کنند و اغلب به‌عنوان حقیقت مطلق و جهان‌شمول مورد پذیرش قرار می‌گیرند (Fox & Sandler, 2004: p. 57; Thomas, 2000: p. 1-2).

همین کارکرد کلیدی دین در نقش منبع جهان‌بینی، پای آن را به ساحت سیاست و روابط بین‌الملل می‌گشاید؛ زیرا اگر تصمیم‌گیرندگان و سیاست‌سازان خود را کنش‌گرانی دین‌مدار تعریف کرده و رفتارشان متأثر از آموزه‌های دینی باشد، طبیعتاً از منظر جهان‌نگرش دینی به عرصه سیاست جهانی می‌نگرند و لذا، تصمیمات سیاست خارجی ایشان تحت تأثیر ملاحظات دینی قرار می‌گیرد. همچنین این فرض نیز وجود دارد که جهان‌بینی دینی مردم و گروه‌های غیردولتی یک کشور که بر تصمیمات، گزینه‌ها و راه‌حل‌های سیاست‌گذاران اعمال نفوذ می‌کنند، جهت سیاست خارجی کشور را دستخوش تغییر سازد. در نتیجه به همان اندازه‌ای که دین بر جهان‌نگرش سیاست‌مداران تأثیر دارد، بر تصمیماتشان نیز تأثیر می‌گذارد و انگاره‌ها و دیدگاه‌های الهام‌یافته از دین آنان و سیاست‌های مبتنی بر این انگاره‌ها می‌تواند زمینه‌ساز اتخاذ مواضعی گردد که به بروز حوادث خاصی در محیط بین‌الملل منجر می‌شود (دهقانی، ۱۳۹۵: ص ۱۸۱؛ Fox & Sandler, 2004: p. 163-164).

در نتیجه با مفروض انگاشتن این دو نکته بدیهی که اولاً دین و باورهای دینی بر جهان‌نگرش، کنش‌ها و فرایند تصمیم‌گیری انسان تأثیرگذار است و ثانیاً تمامی دولت - ملت‌ها و سازمان‌ها و گروه‌های فعال در سیاست جهانی متشکل از افرادی هستند که باورها و انگاره‌های آنان اعم از باورهای دینی بر تصمیمات و کنش‌های نهادهای متبوعشان تأثیر می‌گذارد، آنگاه به راحتی مبرهن می‌شود که دین می‌تواند رقم‌زننده تغییرات و حوادثی در عرصه سیاست جهانی باشد؛ زیرا قادر است ارزش‌ها و برداشت‌های گروه‌های ذی‌نفع یا مردم را تغییر داده و مستقیماً سیاست خارجی‌ای را شکل دهد که منبعث از باورهای دینی باشد. تحولات سرنوشت‌ساز سال‌های گذشته در آفریقا، اروپای شرقی و آسیا آشکارا نشان داد که تغییرات دینی ممکن است به وقوع دگرگونی‌های سیاسی در مقیاس کلان با پیامدهای مهم منطقه‌ای و جهانی منجر گردد (امیدی و زارع، ۱۳۸۹: ص ۱۱۰-۱۰۹؛ Dark, 2000a: p. ix, 50, 52).

۳-۲. دین به‌مثابه منبع هویت‌ساز

امروزه نقش عوامل اجتماعی همچون فرهنگ و هویت در سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل بر کسی پوشیده نیست و تحلیل‌گران روابط بین‌الملل خصوصاً در قالب نظریه‌های هنجاری یا سازه‌انگاری، توجه ویژه‌ای به آن دارند. اینکه یک کنشگر چه جایگاهی برای خود در گستره محیط جهانی در نظر می‌گیرد، چه منافع و

اهدافی را دنبال می‌کند و چه کسانی را دوست یا دشمن خویش می‌انگارد، کاملاً وابسته به تعریفی است که به صورت اجتماعی و بین‌ذهنی از هویت یا کیستی خود برمی‌سازد و مبتنی بر این تعریف برساخته، کنش‌ها و رفتارهایش را معنا می‌بخشد.

در این میان، دین یکی از منابع اصلی تعیین‌کننده هویت فردی و اجتماعی در جوامع بشری به‌شمار می‌آید که موجب تمایز گروه‌ها از یکدیگر می‌شود. بویژه اینکه تفاوت‌های مذهبی، بنیادین و تغییرناپذیرند و نسبت به قومیت، طبقه و جنسیت، اهمیت بیشتری دارند. دین می‌تواند موجب تحریک و بسیج افراد شود و تأثیر آن به‌مراتب از ایدئولوژی سیاسی و منافع اقتصادی نیز عمیق‌تر است؛ زیرا جزو مؤلفه‌های هویتی است که افراد خود را با آن می‌شناسند و حاضرند برایش بجنگند و کشته شوند. لذا، هویت‌سازی را باید کارکرد دیگر دین در عرصه سیاست قلمداد کرد که با تعریف کیستی کنشگران سیاسی و ایجاد برخی محدودیت‌های هنجاری بر عملکرد سیاست‌گذاران و تصمیم‌گیرندگان تأثیر می‌گذارد (Thomas, 2000: p. 4; Fox & Sandler, 2004: p. 56).

بدین ترتیب هویت‌سازی کارکرد دیگری است که دین به‌واسطه آن رفتار و عملکرد کنشگران سیاسی مذهبی اعم از افراد، دولت‌ها و گروه‌های غیردولتی را جهت می‌دهد و از این رهگذر بر معادلات سیاست جهانی تأثیر می‌گذارد. برای مثال «تلاش کشورهای اسلامی برای اثرگذاری بر معادلات سیاسی در سطح بین‌المللی و منطقه‌ای از طریق تشکیل سازمان کنفرانس اسلامی ... با تکیه بر عنصر دین ... مؤید دوام تأثیری است که به‌واسطه تغییرات منبث از دین اسلام در قرون گذشته در کشورهای که امروز با هویت اسلامی و عربی شناخته می‌شوند، حاصل شده است» (دهقانی، ۱۳۹۵: ص ۱۷۹).

۳-۳. دین به‌مثابه منبع مشروعیت‌بخشی و مشروعیت‌زدایی

مشروعیت در روابط بین‌الملل عموماً به حق اعمال اقتدار اخلاقی و سیاسی اشاره دارد. به عبارت دیگر، مشروعیت از ادراک حق اقتدار عمومی برای قانون‌گذاری و اعمال صلاحیت قضایی بر یک موضوع یا مرزهای سرزمینی نشأت می‌گیرد. بحث اساسی در مشروعیت این است که چرا شهروندان با طیب‌خاطر به تصمیمات و فرامین زورمدارانه دولت گردن می‌نهند، حتی با وجودی که آزادی شخصی آنان را نقض می‌کند؟ ماکس وبر در مقام یک جامعه‌شناس برای پاسخ‌گویی به پرسش مذکور از سه عامل سنت، کاریزما و عقل به‌عنوان مؤلفه‌های توجیه‌کننده مشروعیت نام می‌برد. اما این پرسش در سطح محیط بین‌الملل و در تعاملات میان کشورها به صورت جدی‌تری مطرح می‌شود، مبنی بر اینکه در شرایط فقدان حاکمیت مرکزی واحد به منظور تنظیم امور جهانی، چرا دولت‌ها از قوانین نهادهای فراملی مانند سازمان ملل تبعیت می‌کنند و اصولاً ملاک مشروعیت‌بخشی به اقدامات کنشگران بین‌المللی چیست؟ در خلال دهه ۱۹۹۰ اندیشمندان بیشتر بر ابعاد

کارکردی مشروعیت تمرکز داشتند. از این منظر خود دولت‌ها هستند که مایل‌اند از منافع و امتیازات عضویت در نهادهای بین‌المللی بهره‌مند شوند و لذا داوطلبانه مشروعیت فرامین آن‌ها را می‌پذیرند؛ یعنی تدریجاً یاد می‌گیرند که تابع این نهادها باشند و دایره اختیارات خویش را محدود سازند. اما امروزه گفته می‌شود که میل به انطباق با قوانین و نهادها را نمی‌توان تنها عامل مشروعیت‌بخشی به قوانین دانست، بلکه ارزش‌ها را نیز باید در نظر گرفت؛ زیرا ارزش‌ها هستند که قواعد و قوانین را شکل می‌دهند و آنگاه افراد این قوانین را مشروع تلقی می‌کنند (Griffiths & et al., 2008: p. 186-187).

با لحاظ کردن نقش ارزش‌ها در بحث مشروعیت، طبیعتاً نهاد دین نیز به‌عنوان یکی از مهم‌ترین منابع تخصیص ارزش‌ها در جوامع بشری جایگاه رفیعی در مشروعیت‌بخشی می‌یابد و از این رهگذر بر ساحت سیاست تأثیر می‌گذارد. دین به خوبی می‌تواند اقدامات سیاست داخلی و خارجی دولت‌ها و رفتار سایر کنشگران بین‌المللی را مشروعیت بخشیده و یا فاقد مشروعیت سازد. بسیاری از سیاست‌مداران که یا خود دیندار هستند و یا بر جامعه مؤمنان حکومت می‌کنند، اغلب برای توجیه تصمیمات و اعمال خود از آموزه‌های دینی کمک می‌گیرند و متقابلاً منتقدان سیاست‌مداران در جوامع دینی نیز تلاش‌های خود برای مشروعیت‌زدایی از اقدامات دولت را بر مبنای دینی استوار می‌سازند (قبرلو، ۱۳۹۱ الف: ص ۱۱۸-۱۱۷؛ Fox & Sandler, 2004: p.176).

در نتیجه، کارکرد مشروعیت‌بخشی و مشروعیت‌زدایی دین که از رهگذر تخصیص ارزش‌ها، برخی اقدامات را معتبر و برخی را نامعتبر می‌سازد، جلوه‌ای دیگر از تأثیر آشکار آن بر سیاست جهانی است که امروزه علاوه بر مثال‌های ذکر شده، مصادیق متعددی را می‌توان برای آن نام برد.

۳-۴. دین به‌مثابه منبع بسیج فراملی

از زمان انعقاد قرارداد وستفاليا در سال ۱۶۴۸ تاکنون، نظم وستفالیایی مبتنی بر همزیستی دولت - ملت‌های مستقل دارای حاکمیت ملی و مجزا شده از دیگران به‌وسیله مرزهای جغرافیایی مشخص بر سراسر محیط جهانی سایه‌گستر بوده و ملاک هویت‌یابی شهروندان جوامع در قالب تابعیت حقوقی و حتی عامل تعیین‌کننده حدود مسئولیت اخلاقی و حقوق بشری افراد و دولت‌ها محسوب می‌شود. تا جایی که امروزه علی‌رغم تمامی فشارهای جهانی‌شدن و صحبت از آغاز دوران پساوستفاليا، همچنان شاهد تداوم قدرتمندانه ملی‌گرایی هستیم و تمامی ساکنان جامعه جهانی الزاماً تبعیت و وفاداری رسمی خود را به دولت‌ها اعلام می‌کنند و به اقتضای هویت ملی‌شان، مردم آن‌سوی مرزها را بیگانه، غیرخودی، دیگری و اجنبی می‌پندارند.

با این حال نهاد دین هرگز نظم و منطق وستفالیایی را به رسمیت نمی‌شناسد و همواره خود را پدیده‌ای فراملی تعریف می‌کند. در جهان‌نگرش دینی مرزبندی‌های جغرافیایی همگی صناعی هستند و نمی‌توانند مرجع هویت و وفاداری انسان و ملاک تعیین حدود مسئولیت اخلاقی و بشری او باشند، بلکه معیار صف‌بندی و تمایز جوامع از یکدیگر صرفاً ایمان و عقیده است و تمامی باورمندان به آموزه‌های یک دین واحد فارغ از رنگ، نژاد، قوم، ملیت و جنسیت‌شان عضوی از جامعه بزرگ مؤمنان یا همان امت به‌شمار می‌آیند. انعکاس این رویکرد فراملی در گردهمایی‌های بزرگ دینی، بویژه در میان مسلمانان، آشکارا قابل مشاهده است. برای مثال مناسک حج یا راهپیمایی اربعین عرصه‌هایی هستند که جمعیت‌های عظیم انسانی را صرف‌نظر از تابعیت‌های ملی‌شان حول محور عنصر عقیده به گرد هم می‌آورند.

ایده‌ها و باورهای فراملی دینی منجر به کنش‌های فراملی پیروان و معتقدان آن‌ها می‌شود که مصداق بارز آن کمک‌های مالی یا بشردوستانه مسلمانان و مسیحیان به هم‌کیشان خود در کشورهای دیگر است و از جمله می‌توان به حمایت مادی و معنوی مسلمانان از ملت فلسطین و یا نگرانی شیعیان از سرنوشت اماکن مقدس شیعه و اقلیت‌های شیعی در سایر نقاط اشاره کرد. این باورهای فراملی دینی همچنین می‌تواند به‌مثابه شالوده‌ای برای شکل‌گیری نهادهای بین‌المللی مانند سازمان کنفرانس اسلامی و یا گروه‌ها و تشکّل‌های فراملی غیردولتی همچون اخوان المسلمین و القاعده باشد که امروزه چه توسط کاربرد زور و چه از طریق «قدرت ایده‌ها»، بر روابط بین‌الملل تأثیر می‌گذارند. افزایش شمار جماعت‌های آوارگان مذهبی^۱ در سراسر جهان که به کشورهای مختلف مهاجرت می‌کنند نیز از دیگر جلوه‌های تأثیر فراملی نهاد دین محسوب می‌شود (Thomas, 2005: p. 30; Thomas, 2000: p.6-8).

در نتیجه، کارکرد بسیج‌کنندگی دین در سطح فراملی یکی دیگر از مجاری تأثیر آن بر روابط بین‌الملل به‌شمار می‌آید که اصول جافتاده‌نظم وستفالیایی را عمیقاً زیر سؤال می‌برد. با توجه به اهمیت فزاینده هویت‌های فراملی طی دهه‌های آینده، پیش‌بینی می‌شود اجتماعات دینی در اشکال مختلف در کانون سیاست جهانی قرن بیست و یکم باشند. لذا، با ملاحظه قدرت و جایگاه این اجتماعات دینی، به نظر می‌رسد که هرگونه تلاشی برای جلوگیری و سرکوب آن‌ها ناموفق بوده و منجر به بی‌ثبات‌سازی دولت‌های عامل خواهد شد (Dark, 2000b: p. 74).

۴. نگاه به دین به مثابه فاعل شناسا

تلقی دین به مثابه فاعل شناسا، به معنای انتظار از آن برای تبیین یا تفسیر وقایع و تحولات نظام جهانی و چه بسا پیش‌بینی حوادث آینده در قالب یک نظریه روابط بین‌الملل مستقل و تأسیس شده بر مبنای آموزه‌های دینی است؛ یعنی وقتی مفروض انگاشتیم که دین جهان‌نگرش کنشگران سیاسی معتقد به خود اعم از فردی، دولتی و غیردولتی را شکل می‌دهد و عاملی هویت‌ساز، مشروعیت‌بخش و بسیج‌کننده در سطح فراملی محسوب می‌شود، آنگاه برای فهم و تفسیر رفتار این کنشگران باید دید که دین چه تصویری از جهان هستی به صورت عام و جهان روابط بین‌الملل به صورت خاص ارائه می‌دهد و روند حوادث رخ داده در سیستم را بر چه نظم، منطقی و الگویی استوار می‌سازد. بالطبع چنین تحلیلی می‌تواند با «آنچه به‌عنوان تحلیل‌های علمی رقیب روابط بین‌الملل مطرح است، متعارض، مکمل یا مغایر باشد» (دهقانی، ۱۳۹۵: ص ۱۷۰).

پرسش مهمی که در این رابطه به میان می‌آید، این است که اصولاً با وجود طیف متنوع نظریه‌های موجود روابط بین‌الملل به‌ویژه نظریه انتقادی، هنجاری و سازه‌انگاری، تأسیس نظریه مستقل دینی چه ضرورتی دارد و آیا نمی‌توان دین را به‌عنوان یک موضوع شناخت در چارچوب همین نظریات مورد بررسی قرار داد؟ در پاسخ به پرسش مذکور دو دیدگاه در میان صاحب‌نظران مطرح است. برخی معتقدند پرداختن به دین در روابط بین‌الملل ضرورتاً مستلزم عبور از نظریه‌های فعلی نیست، بلکه تنها باید به هنگام نظریه‌پردازی، تأثیر مؤلفه دین را نیز بر پدیده‌های سیاسی و اجتماعی که قصد تبیین آن‌ها را داریم، لحاظ کنیم، یعنی کافی است یک نظریه روابط بین‌الملل را انتخاب نموده و بکوشیم تا حد ممکن دین را در چارچوب آن بگنجانیم. اما برخی دیگر بر این باورند که نظریه‌پردازی درباره دین در بستر سکولار روابط بین‌الملل امکان ندارد و نیازمند یک تغییر پارادایمی و تجدیدنظر بنیادین در مفروضات نظری و فرانظری موجود است (هادیان و شوری، ۱۳۹۶: ص ۲۱-۲۰؛ p.4-5: Sandal & Fox, 2013).

پژوهش حاضر با پذیرش دیدگاه دوم، قویاً معتقد است که نظریه‌های روابط بین‌الملل اعم از کلاسیک یا پسااثبات‌گرا، به‌دلیل تفاوت‌های ماهوی فرانظری، قادر به فهم عمیق دین و تبیین و تفسیر صحیح رفتار کنشگران دینی نیستند. نظریه‌های کلاسیک از آنجایی که در چارچوب مُضتّق اثبات‌گرایی، مادی‌گرایی و دولت‌محوری محصورند، اساساً نمی‌توانند درباره دین با توجه به ماهیت معنوی و متافیزیکی آن نظریه‌پردازی کنند و لذا دین را امری حاشیه‌ای و نامرتبط با سیاست جهانی می‌پندارند. به طور کلی این نظریات تنها پدیده‌های مادی را مدنظر قرار می‌دهند و برای پدیده‌های غیرمادی ارزشی قائل نمی‌شوند.

طیف نظریه‌های بازانديش‌گرا و پسااثبات‌گرا نیز علی‌رغم اینکه با عبور از جزم‌اندیشی اثبات‌گرایانه و

کاربرد روش‌های کیفی، تفسیری و گفتمانی، ظرفیت بسیار بالایی برای توجه به پدیده‌های غیرمادی ایجاد کرده‌اند، لکن به دلیل ابتننا بر شالوده‌های اساسی فلسفه و اندیشه غرب، یعنی مادی‌گرایی (ماتریالیسم)، انسان‌گرایی (اومانیزم) و دین‌جدایی (سکولاریسم)، عملاً از محدوده عالم طبیعت مادی پا را فراتر نمی‌گذارند و پدیده‌های غیرمادی نظیر باورها، انگاره‌ها، هنجارها و ارزش‌ها را تنها به قلمرو تعاملات جوامع بشری و ساختارهای هنجاری دست‌ساز بشر منحصر می‌دانند و لذا وجود واقعیاتی در افق متافیزیک و عالم غیب مانند اراده الهی، سنن الهی، امداد غیبی و ارواح و فرشتگان که مورد تأیید ادیان آسمانی است و یا ارزش‌ها و هنجارهای دینی هرگز در چارچوب رصد و تحلیل آن‌ها نمی‌گنجد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹ الف: ص ۱۳۸؛ عبدخدایی، ۱۳۹۲: ص ۹۸-۹۷). چه بسا از همین رو است که الکساندر ونت^۱ و کریس براون^۲ به‌عنوان اندیشمندان برجسته سازه‌انگاری و نظریه هنجاری، در پاسخ به نامه نگارنده و درخواست اظهارنظر آن‌ها درباره تأثیر دین بر روابط بین‌الملل، صراحتاً اذعان می‌کنند که تاکنون به این موضوع نیندیشیده‌اند و حرفی برای گفتن ندارند.

در نتیجه همین احساس نیاز به وجود یک چارچوب نظری مستقل برای مطالعه دین در دانش روابط بین‌الملل است که امروزه برخی اندیشمندان از امکان ایجاد زیرشاخه جدیدی در این دانش با عنوان «الهیات سیاسی بین‌الملل»^۳ سخن می‌گویند که کارویژه اصلی آن پرداختن به موضوعی مغفول‌مانده در روابط بین‌الملل، یعنی نقش ادیان، فرهنگ، ایده‌ها یا ایدئولوژی‌ها در تفاسیر «علمی اجتماعی» از امور جهانی است. به باور ایشان نظریه‌های انسان‌محور (اومانیزم) و سکولار روابط بین‌الملل که طبیعت را به‌مثابه ماهیتی غیرجاندار و فاقد یک طرح کیهانی قادر به تبیین و توجیه تجربی انسانی قلمداد می‌کنند، تنها بخش کوچکی از تصویر جهان را می‌نمایانند. این درحالی است که ما به تصویر تمام‌نماتری احتیاج داریم؛ زیرا روابط بین‌الملل در دنیای معاصر با سهم جهانی فزاینده‌اش نه تنها به قدرت و ثروت، بلکه حتی فراتر از آن به ارزش‌ها و معنای وجود انسان نیز نیازمند است و این همان هدفی است که الهیات سیاسی بین‌الملل دنبال می‌کند (Kubalkova, 2003: p. 79, 87, 102-103).

در نتیجه، منظر دینی در مقام واکنش به تقلیل‌گرایی ناشی از علم‌زدگی دانش روابط بین‌الملل که شناخت

1. Alexander Wendt

2. Chris Brown

3. International Political Theology

بخش‌های وسیعی از هستی را مغفول می‌گذارد، پنجره نوینی را برای رفع نقصان رویکردهای مادی‌گرا و حتی انگاره‌گرای سکولار فراروی بشر امروز می‌گشاید تا فهم ابعاد معنوی و غیرمادی جهان نیز برای او امکان‌پذیر گردد؛ یعنی در شرایطی که ابزارهای شناختی بشر قادر به کشف بسیاری از رازهای هستی نیستند، منظر دینی می‌کوشد با ارائه مبانی فرانظری متفاوت، در حقیقت مکمل علوم اجتماعی مدرن غربی باشد که رویکرد یک‌سویه آن به چیستی، چگونگی و هدف شناخت، امروزه در معرض انتقادات بسیاری قرار گرفته است (عبدخدایی، ۱۳۹۱: ص ۲۶۷-۲۶۵؛ عبدخدایی، ۱۳۹۲: ص ۱۰۰؛ قنبرلو، ۱۳۹۱: ص ۱۳۰).

با این حساب به جای اینکه دین را به‌عنوان یک فضای استثنایی در سیاست جهانی و یک نیروی منحصر به فرد فراتر از خرد و فهم تلقی کنیم، بهتر است آن را به‌مثابه یکی از زمینه‌های بسیاری بدانیم که از طریق آن به امر سیاسی پرداخته می‌شود. مثلاً اسلام را همواره باید در ارتباط با مسلمانانی بفهمیم که باورهای آن را اظهار می‌دارند و معانی آن را در تجربه زندگی خود تفسیر می‌کنند. تنها از طریق زمینه‌مند کردن دین در ارتباط با تجربه زیسته است که می‌توان دریافت دین چگونه و کجا با امر سیاسی تلاقی می‌کند (Mandaville, 2008: p.119). لذا، هم به دلیل ظرفیت‌های نظری دین که به آن‌ها اشاره شد و هم با توجه به نارسایی‌های ماهوی نظریه‌های موجود روابط بین‌الملل در فهم و تبیین دین می‌توان ادعا کرد که راهی جز تولید نظریه مستقل دینی با شالوده‌های فرانظری خاص خود برای فهم جامع نقش کنشگران دین‌مدار در سیاست جهانی وجود ندارد و فقدان چنین نظریه‌ای در ادبیات روابط بین‌الملل تاکنون، هرگز نباید دال بر عدم امکان آن تعبیر شود.

به نظر می‌رسد فرایند منطقی تبدیل دین به‌عنوان فاعل شناسا در دانش روابط بین‌الملل این باشد که ابتدا آن را در نقش یک «چارچوب مفهومی یا گفتمانی» مورد استفاده قرار دهیم. به‌گونه‌ای که متفکران و محققان روابط بین‌الملل به اجماعی حداقلی در مورد مفاهیم پایه تحلیلی منتج از دین دست یابند و بتوان با قرار دادن رفتارها و کنش‌های سیاسی کنشگران دینی در این چارچوب مفهومی و گفتمانی، آن‌ها را معنادار کرد. در گام دوم باید دین را در قامت «فرانظریه» دید و از آن انتظار داشت که پرسش‌های هستی‌شناختی در خصوص چیستی واقعیت بیرونی و اجزای آن، چیستی سرشت انسان، مسئله ساختار و کارگزار و چیستی کنشگران اصلی نظام جهانی، پرسش‌های معرفت‌شناسی ناظر بر چیستی شناخت و علائق آن، ملاک‌های نیل به شناخت تصدیق‌پذیر و منابع و ابزارهای معرفت علمی و پرسش‌های روش‌شناختی را مبنی بر چیستی روش مطلوب مطالعه علمی پاسخ گوید. نهایتاً دین می‌تواند به یک نظریه تبدیل شود؛ یعنی مجموعه‌ای از گزاره‌های منسجم و دارای پیوند منطقی با یکدیگر ارائه دهد که دیدگاه و ایده نظام‌مند و دقیقی را درباره سیاست جهانی و

نظم حاکم بر آن بیان می‌دارد و می‌کوشد به توصیف، تبیین، تفهم و تفسیر سیاست جهانی و توضیح چگونگی تکوین و تغییر آن و سپس تجویز نظم مطلوب پردازد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹ ب: ص ۱۱۲-۱۱۱، ۱۲۸-۱۲۹) و به سؤالات محتوایی از قبیل چیستی نظم و منطق حاکم بر سیاست جهانی، چیستی الگوهای تعامل کنشگران اصلی، چرایی وقوع جنگ‌های بزرگ در جهان، چگونگی توزیع قدرت میان واحدهای نظام، چگونگی تأثیرگذاری نیروهای ساختاری بر عملکرد کنشگران، راهکار تحقق صلح، امنیت و عدالت جهانی، چیستی نظم مطلوب و ایده‌آل برای آینده سیاست جهانی و نظایر این‌ها پاسخ دهد.

۵. نتیجه‌گیری

با مفروض انگاشتن بدهاقتِ نقش‌آفرینی دین در روابط بین‌الملل و تأثیرگذاری آشکار آن بر تحولات جهانی و رفتار و تصمیمات کنشگران، پژوهش حاضر درصدد پاسخ‌گویی به این سؤال اصلی بود که آیا باید دین را به‌عنوان یک موضوع شناسایی مانند سایر موضوعات مطرح در روابط بین‌الملل تلقی کرد و از منظر نظریه‌های مختلف به آن پرداخت یا اینکه می‌توان و چه‌بسا لازم است دین را به‌مثابه یک فاعل شناسا در نظر گرفت و از آن توقع ارائه چشم‌انداز و نظریه مستقلی برای تفسیر جهان و معنابخشی به تحولات و کنش‌ها داشت؟ از برآیند مباحث مطرح شده نهایتاً این نتیجه به دست آمد که بررسی دین به‌عنوان موضوع شناسایی می‌تواند در دستورکار طیف وسیع نظریات روابط بین‌الملل قرار گیرد. در این بررسی‌ها ممکن است دین متغیر مستقل باشد که به چهار صورت منبع جهانی‌بینی، منبع هویت‌سازی، منبع مشروعیت‌بخشی و مشروعیت‌زدایی و منبع بسیج فراملی بر متغیرهای وابسته از جمله تحولات جهانی یا رفتار و تصمیمات سیاسی یک کنشگر تأثیر می‌گذارد. همچنین می‌توان خود دین یا سیاست خارجی دین‌مدار یک دولت و رفتار کنشگران دینی را متغیر وابسته‌ای تلقی کرد که از متغیرهای مستقلی نظیر امکانات توانمندساز یا فشارهای محدودکننده سیستمی در نظام جهانی اثر می‌پذیرد.

همچنین نظریات موجود روابط بین‌الملل اعم از جریان اصلی یا طیف بازاندیش‌گراها به دلیل مبتنی بودن بر اصول بنیادین فلسفه و اندیشه غربی، ماهیتاً از فهم جامع دین و معنای رفتار کنشگران دین‌مدار که کنش خود را بر انگاره‌های دینی مبتنی می‌سازند، ناتوان هستند و لذا، تحلیل‌ها و برداشت‌های آن‌ها همواره آمیخته با نوعی نارسایی است که پیش‌بینی‌های نادرست و برآوردهای اشتباه از عملکرد کنشگران دینی را به همراه دارد. در نتیجه به نظر می‌رسد هیچ‌گیزی از تلقی دین به‌مثابه یک فاعل شناسا نیست. یعنی برای رفع نقیصه ماهوی نظریه‌های روابط بین‌الملل در فهم دین، لاجرم باید از خود دین خواست به تفسیر جهان پردازد و از چرایی و

چگونگی رفتار کنشگران دین‌مدار ابهام‌زدایی کند. همین احساس نیاز می‌تواند نقطه آغاز پردازش یک نظریه مستقل و جدید با عنوان «نظریه دینی روابط بین‌الملل یا سیاست جهانی» باشد. به عبارت دیگر، در شرایطی که نرم‌افزار فکری جهان غرب بر اثر عادت به دگم دین‌جدایی (سکولاریسم) اساساً قادر به هضم کامل موضوع دین نیست، تنها راه‌حل، خلق نرم‌افزار جدیدی از یک بستر اجتماعی متفاوت است.

منابع

- امیدی، علی؛ زارع، وجیهه (۱۳۸۹). نقش مذهب در روابط بین‌الملل: مشروعیت‌بخشی اقدامات دولت‌ها و هویت‌بخشی جنبش‌های سیاسی. *مطالعات انقلاب اسلامی*، شماره ۲۰: ص ۹۳-۱۱۶.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۸۹). *اسلام و نظریه‌های روابط بین‌الملل: رویکردی فراتروری*. در: حسین پوراحمدی و همکاران، *اسلام و روابط بین‌الملل (چارچوب‌های نظری، موضوعی، تحلیلی)*. تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۸۹). چگونگی و چیستی نظریه اسلامی روابط بین‌الملل. *پژوهشنامه علوم سیاسی*، شماره ۲: ص ۱۱۱-۱۴۲.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۹۵). *اصول و مبانی روابط بین‌الملل (۲)*. تهران: انتشارات سمت.
- دهقانی، جواد (۱۳۹۵). نقش دین در مناسبات انسانی و روابط بین‌الملل. *تحقیقات سیاسی بین‌المللی*، شماره ۲۶: ص ۱۹۲-۱۶۷.
- طاهایی، سید جواد (۱۳۸۹). دین و روابط بین‌الملل؛ نگاهی انتقادی. *روابط خارجی*، شماره ۴: ص ۲۵۰-۲۲۹.
- عبدخدایی، مجتبی (۱۳۹۱). درآمدی بر نظریه‌پردازی دینی روابط بین‌الملل. *روابط خارجی*، شماره ۴: ص ۲۷۶-۲۳۵.
- عبدخدایی، مجتبی (۱۳۹۲). تئوری‌های روابط بین‌الملل و خلأ نظریه اسلامی. *پژوهش‌های سیاست اسلامی*، شماره ۴: ص ۱۰۴-۷۷.
- عبدخدایی، مجتبی؛ بیات، زهرا (۱۳۹۶). تأثیر نظام بین‌الملل مدرن بر الگوی رفتاری بازیگران دینی (با تأکید بر اسلام سیاسی). *مطالعات انقلاب اسلامی*، شماره ۱۴: ص ۱۵۸-۱۳۹.
- قنبرلو، عبدالله (۱۳۹۱). دین و تئوری روابط بین‌الملل. *جستارهای سیاسی معاصر*، شماره ۱: ص ۱۳۹-۱۱۵.
- قنبرلو، عبدالله (۱۳۹۱). ریشه‌ها و مؤلفه‌های سکولاریسم و دین‌گرایی در روابط بین‌الملل. *مطالعات انقلاب اسلامی*، شماره ۳۰: ص ۱۳۴-۱۱۵.
- نقیب‌زاده، احمد؛ ایزدی، امیرمحمد (۱۳۹۴). رابطه دین و سیاست در عصر پساسکولار. *پژوهشنامه علوم سیاسی*، شماره ۴: ص ۲۱۷-۱۹۳.
- هادیان، ناصر؛ شوری، محمود (۱۳۹۶). دانش روابط بین‌الملل و مسئله بازگشت به دین. *روابط خارجی*، شماره ۲: ص ۳۸-۷.
- Dark, K.R. (a2000). *Introduction*. In: K.R. Dark (Ed.), *Religion and International Relations*. New York: Palgrave Macmillan.
- Dark, K.R. (b2000). *Large-Scale Religious Change and World Politics*. In: K.R. Dark (Ed.), *Religion and International Relations*. New York: Palgrave Macmillan.
- Fox, J. & Sandler, S. (2004). *Bringing Religion into International Relations*. New York: Palgrave Macmillan.
- Fox, J. (2013). *An Introduction to Religion and Politics: Theory and Practice*. New York: Routledge.
- Griffiths, M., O'Callaghan, T. & Roach, S.C. (2008). *International Relations: The Key Concepts*. London & New York: Routledge.

- Hanson, E.O. (2006). *Religion and Politics in the International System Today*. New York: Cambridge University Press.
- Hatzopoulos, P. & Petito, F. (2003). *The Return from Exile: An Introduction*. In: P. Hatzopoulos & F. Petito (Eds.), *Religion in International Relations: The Return from Exile*. New York: Palgrave Macmillan.
- Kubalkova, V. (2003). *Toward an International Political Theology*. In: P. Hatzopoulos & F. Petito (Eds.), *Religion in International Relations: The Return from Exile*. New York: Palgrave Macmillan.
- Mandaville, P. (2008). *How Do Religious Beliefs Affect Politics?* In: J. Edkins & M. Zehfuss (Eds.), *Global Politics: A New Introduction*. London & New York: Routledge.
- Sandal, N.A & Fox, J. (2013). *Religion in International Relations Theory: Interactions and possibilities*. New York: Routledge.
- Shah, T.S. & Philpott, D. (2011). *The Fall and Rise of Religion in International Relations: History and Theory*. In: J. Snyder (Ed.), *Religion and International Relations Theory: Religion, Culture and Public Life*. New York: Columbia University Press.
- Thomas, S.M. (2000). *Religion and International Conflict*. In: K.R. Dark (Ed.), *Religion and International Relations*. New York: Palgrave Macmillan.
- Thomas, S.M. (2005). *The Global Resurgence of Religion and the Transformation of International Relations: The Struggle for the Soul of the Twenty-First Century*. New York: Palgrave Macmillan.
- Wilson, E.K. (2012). *After Secularism: Rethinking Religion in Global Politics*. New York: Palgrave Macmillan.